



فهرست

- ۷ مقدمه
- ۲۱ ارث آباء و اجدادی عدالت اجتماعی؛
فردریش فون هایک علی سلیمیان ریزی
- ۳۹ عدالت توزیعی
رابرت نوزیک احمد بیگلری
- ۵۹ عدالت به مثابه انصاف: برداشتی سیاسی نه متافیزیکی
جان رالز مریم اشجع
- ۹۹ برابری چه؟
آمارتیا سن علی سلیمیان ریزی
- ۱۳۹ قابلیت‌ها به عنوان استحقاق‌های بنیادی: بین‌عدالت اجتماعی
مارتا نوسبام محمد حقانی فضل
- ۱۹۱ عقل و احساس در عدالت‌اندیشی
سوزان مولراوکی‌ن محمد حقانی فضل
- ۲۲۷ لیبرالیسم و هنر تفکیک
مایکل والزر مریم اشجع
- ۲۵۳ روابط اجتماعی، استدلال عملی، خیر عمومی و خیر خصوصی
السیدیر مکینتایر مریم اشجع و محمد ملاعباسی
- ۲۷۷ عدالت، حقیقت، صلح
یون الستر مریم اشجع
- ۳۰۱ سرمایه‌داری، آزادی، پرولتاریا
جرالد کوهن حمید حسنی
- ۳۳۳ ریشه‌های ایدئولوژیک و سیاسی نابرابری در آمریکا
جان ای رومر علی سلیمیان ریزی
- ۳۶۵ نمایه

❖ مقدمه ❖

شنبه دوازدهم بهمن ماه ۱۳۹۲، اولین برف زمستانی در صومعه سرا بارید. مردم شادمان به کوچه و خیابان آمدند و برف بازی کردند. همان روز، کارشناسان هواشناسی از توده بارشی دیگری خبر دادند که دوشنبه، چهاردهم بهمن به صومعه سرا می رسد. موج جدید برف آغاز شد و تا سه روز پی وقفه ادامه یافت. منطقه زیر توده سهمگینی از برف مدفون شد که ضخامت آن بعضی جاها از دو متر بیشتر بود. تمام راه های ارتباطی مسدود شدند. برق در اغلب مناطق قطع شد. آب شهری در لوله ها منجمد شد و از حرکت ایستاد. از هر چهار خانه، سقف یکی شان از وزن برف و یخی که بر آن انباشته شده بود، فرو ریخت. وضع طویله ها که استحکام کمتری داشتند از این هم بدتر بود. صدها اسب و گاو و گوسفند، زیر برف یخ زده و مردند. محصول بیشتر درخت های میوه یخ زد و گندم و برنج و نان نایاب شد. فاجعه فرا رسیده بود.

تا آمدن نیروهای هلال احمر و دیگر نیروهای کمکی، در این مناطق حادثه دیده، کسب و کارهای تازه ای راه افتاده بود. پرسودترین شان برف رویی از سقف خانه ها بود. پیرمردها و پیرزن هایی که توانایی پارو کردن سقف خانه هایشان را نداشتند، اگر می خواستند همچنان سقفی بالای سرشان باشد، مجبور بودند مبالغه گزافی به کسانی بدهند که توانایی چنین کاری را دارند. نرخ ها در چهاردهم بهمن ماه، دویست تا چهارصد هزار تومان به ازای یک سقف بود. فردای آن روز، قیمت ها تا یک میلیون و دویست هزار تومان - مبلغی بسیار بیشتر

از حقوق ماهانه کارمندان عادی دولت- رسید. فروشندگان گوشت، گندم، میوه یا دیگر خوراکی‌ها قیمت‌ها را بالا و بالاتر بردند. تاکسی‌های معدودی که همچنان در شهر رفت و آمد می‌کردند، فقط مسافر در بست قبول می‌کردند و آن‌ها که ناچار بودند از تاکسی استفاده کنند، باید مبلغی بسیار بیشتری از معمول پرداخت می‌کردند.

چه رخ داده بود؟ فرصت طلب‌ها و سودجوها به جان مردم نیکوکار و پاک دامن افتاده بودند؟ یا همین مردم ناگهان ارزش‌های اخلاقی و عواطف نوع دوستانه‌شان را فراموش کرده بودند و تلاش می‌کردند تا در چنین وضعیت دردناک و فاجعه‌باری بهترین سود اقتصادی را ببرند؟ پاسخ هر چه باشد، می‌دانیم که این اتفاقات، نادر یا مختص به این واقعه نیستند. تقریباً یکی از معضلات همیشگی بعد از هر حادثه غیرمترقبه وسیع و ویران‌گر، افزایش تصاعدی قیمت‌ها، احتکار، سرقت و غارت است.^۱

اگر برای اقتصاددانی که عمر خود را صرف طرفداری از بازار آزاد و قوانین دست نامرئی کرده، چنین اتفاقاتی را شرح دهید، با خونسردی به شما خواهد گفت: «طبیعی است». این کاری بود که توماس سوئل^۲، اقتصاددان دست راستی آمریکایی، تلاش کرد تا در مقاله‌ای انجام دهد که درباره رویدادهای غیرمترقبه نوشته بود. سوئل نوشت: ممکن است در مواقعی، قیمت‌ها بسیار بیشتر از قیمت همیشگی شود، اما باید توجه کرد که «آن سطحی از قیمت‌ها که مردم به آن عادت داشته‌اند، از لحاظ اخلاقی هیچ تقدسی نداشته است. آن قیمت‌ها نسبت به قیمت‌هایی که شرایط بازار بعد از یک گردباد ایجاد می‌کند، هیچ چیز بخصوص یا منصفانه‌ای در خود نداشته‌اند». افزایش قیمت ناشی از کاهش عرضه و افزایش تقاضا بوده است. هیچ چیز نا عادلانه‌ای در میان نیست. این قیمت‌ها، قیمت‌هایی بوده‌اند که خریداران و فروشندگان بر سر آن‌ها به توافق رسیده‌اند.

۱. مایکل سندل بحث مشابهی را در کتاب خود عدالت: یکار درست کدام است مطرح می‌کند.

2. Thomas Sowell

چنین مناقشاتی را تقریباً در سراسر جهان اقتصاد می‌توان یافت. آیا شرکت‌های دارویی می‌توانند با انحصار تولید داروهای خاص و پایین نگه داشتن میزان عرضه آن‌ها، به بهای جان‌دادن بیماران فقیر، ثروت و قدرت خود را حفظ کنند؟ آیا شرکت‌های چندملیتی حق دارند به خاطر فقیر بودن مردم در کشورهای جهان سوم، از کارگران آن‌ها کار بکشند، اما حقوقی بسیار پایین‌تر از هم‌تایان اروپایی و آمریکایی‌شان بپردازند؟ در این شرایط و نمونه‌های فراوان دیگری که شبانه‌روز زندگی ما را دربرمی‌گیرند، همواره یک مفهوم است که تکرار می‌شود: «عدالت». عدالت چیست؟ عادل کیست؟ عادلانه کدام است؟ دغدغه عدالت آن‌قدر همه‌جا و همیشه مطرح بوده که برخی از انسان‌شناسان، آن را یکی از معدود اموری می‌دانند که بُعدی ذاتی از انسانیت به حساب می‌آید. به همین دلیل هر تعریف ریشه‌ای از عدالت، فقط ذیل تعریفی از «انسانیت» ممکن است. در همان مثال بالا، اگر انسان را سوژه‌ای در نظر بگیریم که در پی حداکثر کردن سود، و به حداقل رساندن ضرر خود است، کار کسی که به ازای پاک کردن سقف خانه یک پیرمرد، پولی بیش از درآمد ماهانه او را می‌ستاند، عادلانه است و اگر انسان را موجودی به هم‌پیوسته با دیگران تصور کنیم که چون در کودکی، پیری و بیماری از دیگران کمک می‌گیرد وظیفه دارد در جوانی و سلامتی به دیگران کمک کند؛ آن‌گاه کار همان فرد، مصداق ناپکاری و حرص و سودجویی خواهد بود. می‌توانیم با جمله‌ای که طنینی از مارکس به خود دارد، مطلب را خلاصه کنیم: «بگو انسان را چه می‌دانی، تا بگویم عدالت را چگونه تعریف می‌کنی.»^۴

یکی از جالب‌توجه‌ترین تلاش‌ها برای تقسیم‌بندی نظریه‌های عدالت، مقاله مفصلی است که جیمز کانوا^۱ در سال ۲۰۰۳ به چاپ رساند. نام مقاله او چنین بود: «منصفانه‌ترین کدام است؟ تحلیلی اثباتی از نظریات».

1. James Konow

کانو در این مقاله، سؤالات متعددی طراحی کرد که هر کدام از آن‌ها ناظر به یک دوراهی اخلاقی دشوار بود و با توجه به مدعیات نظریه عدالت بخصوصی طراحی شده بود، او در مرحله بعدی پژوهش‌اش این سؤالات را از مردم عادی پرسید و جواب‌هایشان را گردآوری کرد تا بداند مردم چقدر نظریه‌های عدالت فیلسوفان و متفکران مختلف را منصفانه می‌دانند. مثلاً رابرت نوزیک در مقاله «عدالت توزیعی»، که در همین مجموعه ترجمه شده است، دیدگاه خود درباره عدالت را ذیل نظریه‌ای با عنوان «نظریه استحقاق» جمع‌بندی می‌کند. او می‌گوید هر کس به آن اندازه که استحقاقش را دارد باید ثروت داشته باشد و این اصل اساسی عدالت است. اصل دوم، اصل عدالت در انتقال است به این معنی که هر مبادله‌ای، برای عادلانه بودن، باید از سوی هر دو طرف مبادله، پذیرفته شده باشد و اجباری برای آن نباشد. کانو، با در نظر گرفتن اصول دوگانه نوزیک، وضعیت را طراحی می‌کند که برگرفته از خود مقاله است. سوال این است:

فرض کنید شما توانایی آن را دارید که ثروت همه انسان‌های روی زمین را به سطحی برسانید که از نظر خودتان منصفانه‌ترین سطح است. بگذار گمان کنیم که شما چنین کردید. حالا مایکل جردن را در نظر بگیرید. بازیکنی که تقاضا برای او در لیگ بسکتبال بسیار بالاست: در هر بازی، ۲۵ درصد از پول هر بلیطی که تماشاگران برای حضور در مسابقه می‌خرند، سهم اوست. فصل آغاز می‌شود و هر چه تماشاگران بلیط می‌خرند، ۲۵ درصدش یک راست به صندوق می‌ریزد که روی آن نام مایکل جردن حک شده است. در انتهای فصل، یک میلیون نفر، برای دیدن بازی‌های او به ورزشگاه آمده‌اند و در نتیجه حضور آن‌ها، جردن ۲۵ میلیون دلار کاسب شده است. لطفاً بگویید درآمد مایکل جردن را منصفانه می‌دانید؟

در میان ۱۳۷ نفری که کانو این سوال را از آن‌ها پرسید، ۴۱ درصد درآمد جردن را منصفانه دانستند و ۵۹ درصد، نامنصفانه. قسمت دوم سوال، از این قرار بود:

مایکل جردن را در نظر بگیرید... حالا فرض کنید شما توانایی آن را دارید که ثروت هر کسی روی زمین را به منصفانه‌ترین میزان ممکن برسانید، آیا در این صورت، هنوز هم جردن در یک فصل، ۲۵ میلیون دلار درآمد کسب می‌کرد؟

از میان ۸۳ پاسخ‌دهنده، ۲۴ درصد جوابشان «آری» بود و ۷۶ درصد، «خیر». در انتها کانون نتیجه گرفت که براساس این داده‌ها، نمی‌توان نظریه نوزیک را «چندان منصفانه دانست».

جیمز کانون همین روش را برای طیف گسترده‌ای از متفکران به کار برد. او برای جمع‌بندی نظریاتی که بررسی کرده بود، پیشنهاد کرد که نظریات عدالت را با محور قرار دادن چهار مفهوم یا الگوی اصلی، دسته‌بندی کنیم. این چهار مفهوم از این قرارند: «نیاز»، «کارآمدی»، «مسئولیت فردی» و «زمینه».

نظریاتی که زیرمقوله نیازگرد هم آمده‌اند، ناظر به به‌روزی انسان‌ها، برابری همه انسان‌ها در نیازهای اولیه و لزوم برطرف شدن این نیازهاست. رالز، نماینده شاخص این دسته است. تساوی طلبی^۱، مارکسیسم و قراردادگرایی مهم‌ترین مکتب‌های این دسته‌اند.

کارآمدی، کلیدواژه جرمی بنتام، پدر فکری همه فایده‌گرایان است. بنابراین نظریات فایده‌گرایانه در حوزه عدالت، همگی زیر این مقوله گرد هم می‌آیند. اصل اساسی فایده‌گرایی، بیشتر کردن سود برای بیشترین افراد ممکن است و همان‌طور که پیداست، این اصل از نوعی اخلاق نتیجه‌گرایانه برخاسته است. مسئولیت فردی، مهم‌ترین مسئله‌ای است که رابرت نوزیک و همفکرانش در مکتب اختیارگرایی به آن می‌اندیشند. آن‌ها معتقدند مسئله عدالت اجتماعی را در مجموع باید رها کرد تا با توجه به قوانین خودانگیخته زندگی و بر مبنای مسئولیت‌های فردی حل و فصل شود.

و در نهایت کسانی مانند والزر، یا الستر در مقوله «زمینه» دسته‌بندی شده‌اند. آن‌ها معتقدند عدالت را باید در هرزمینه و بستری، با توجه به قوانین و قواعد همان میدان فهم کرد. بنابراین نمی‌توان نسخه جهان‌شمولی برای عدالت تجویز کرد.

-
1. need
 2. efficiency
 3. Individual responsibility
 4. context
 5. Egalitarianism

دسته‌بندی کانو، گرچه دید وسیعی نسبت به کلیت فضای نظری عدالت به ما می‌دهد، اما طبیعی است که با بزرگ کردن دسته‌بندی‌اش، بسیاری از ظرائف کلیدی را نادیده می‌انگارد. کافی است که به اولین دسته‌بندی او نگاه کنیم. دسته‌بندی‌ای که در آن، دیدگاه رالزدر کنار مارکسیسم قرار گرفته است، در حالی که مناقشه میان رالزو متفکرانی که خود را به انحای گوناگون مارکسیست می‌دانند، یکی از جدی‌ترین نزاع‌های نظری در حوزه علوم سیاسی در ربع آخر قرن بیستم بوده است.

ما نیز تلاش کرده‌ایم تا با توجه به طیف گسترده‌ای که در نظریات عدالت وجود دارد، مجموعه مقالاتی را از مهم‌ترین نمایندگان فکری مکتب‌های گوناگون گردآوریم.

اولین فصل این مجموعه، ترجمه مقاله‌ای از فردریش فون هایک، اقتصاددان اتریشی است، با نام «ارث آبا و اجدادی عدالت اجتماعی». هایک در این مقاله عدالت اجتماعی را «کلیشه‌ای میان تهی» می‌داند. یک «سراب» که از نظر فکری، «مایه رسوایی» است و پوچی تمام عیار آن را از اختلافاتی که درباره‌اش وجود دارد، می‌شود فهمید. بعید است کسی درباره عدالت اجتماعی، موضعی تند و تیزتر از او گرفته باشد. هایک اقتصاددانی است که بعد از شکست دولت‌های رفاه، اهمیت بسیاری در نولبرالیسم داشت. هایک در ۱۹۷۴ جایزه نوبل اقتصاد را دریافت کرد و همین منجر شد تا دوباره کتاب‌ها و نوشته‌هایش بین خوانندگان رواج پیدا کند. مشهورترین کتاب او راه بردگی است که فریدون تفضلی و حمید پاداش آن را به فارسی برگردانده‌اند و در سال ۱۳۹۳ انتشارات نگاه معاصر آن را چاپ کرده است.

دیگر کتاب‌هایی که از او به فارسی ترجمه یا درباره او نوشته شده‌اند به این ترتیب است:

دربارهٔ هایک، موسی غنی نژاد، نشر نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۱

در سنگر آزادی، فردریش فون هایک، ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند، نشر لوح فکر، تهران، ۱۳۸۵

اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی هایک، ایمون باتلر، ترجمهٔ فریدون تفضلی و جعفر خیرخواهان، نشر نی، تهران، ۱۳۸۷

چالش هایک، غلامرضا آزاد ارمکی، نشر نی، تهران، ۱۳۸۸

قانون، قانون‌گذاری و آزادی، فردریش فون هایک، ترجمهٔ مهشید معیری و موسی غنی نژاد، نشر دنیای اقتصاد، تهران، ۱۳۹۲

مقالهٔ دوم «عدالت توزیعی» نام دارد و نوشتهٔ رابرت نوزیک است. محتوای این مقاله را اجمالاً هنگام تشریح کار کانو توضیح دادیم. نوزیک فیلسوف سیاسی آمریکایی بود که دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی شهرتی فراوان داشت. او یکی از جدی‌ترین نقدها را به نظریهٔ عدالت رالز در کتاب *آنارشی، دولت و ناکجاآباد* نوشت. او را مدافع سبکی افراطی از اختیارگرایی دانسته‌اند. هنوز هیچ یک از کتاب‌های اصلی نوزیک به فارسی ترجمه نشده‌اند.

این دو مقاله، در تقسیم‌بندی کانو در دستهٔ «مسئولیت فردی» قرار می‌گیرند. «عدالت به مثابهٔ انصاف، مفهومی سیاسی نه متافیزیکی» مقالهٔ سوم این مجموعه است. جان رالز، نویسندهٔ مقاله، مشهورتر از آن است که نیاز چندانی به معرفی داشته باشد. کتاب او به نام *نظریه‌ای دربارهٔ عدالت*، موج جدیدی از جدال‌های نظری را دربارهٔ عدالت به راه انداخت. مقاله‌ای که در این مجموعه ترجمه شده است، بازنویسی و توضیحی از ایدهٔ اصلی او در کتاب *نظریه‌ای دربارهٔ عدالت* است که با توجه به نقدهای مخالفانش نوشته شده است. از رالز و دربارهٔ او کتاب‌ها و مقالات متعددی در فارسی وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

جان رالز، از نظریه عدالت تا لیبرالیسم سیاسی، احمد واعظی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۴

فلسفه راولز، رابرت تالیس، ترجمه خشایار دیهیمی، نشر طرح نو، تهران، ۱۳۸۵

نظریه عدالت، جان رالز، ترجمه مرتضی بحرانی و سیدمحمدکمال سروریان، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، تهران، ۱۳۸۸

قانون مردمان، جان راولز، ترجمه جعفر محسنی، نشر ققنوس، تهران، ۱۳۹۰

لیبرالیسم سیاسی، جان رالز، ترجمه موسی اکرمی، نشر ثالث، تهران، ۱۳۹۲

این مقاله جزء دسته «نیاز» در تقسیم‌بندی کانو قرار می‌گیرد.

«برابری چه؟» نوشته آمارتیا سن، فصل چهارم این مجموعه را تشکیل می‌دهد. آمارتیا سن در این مقاله ادعایی شگفت‌انگیز می‌کند. او معتقد است هر نظریهٔ هنجاری در سازمان‌دهی اجتماعی، نوعی از «برابری» را در پیش‌فرض‌های خود دارد. حتی نظریه‌هایی که در ظاهر، علیه برابری‌گرایی استدلال می‌کنند هم برابری در چیزی دیگر را مفروض گرفته‌اند. آمارتیا سن که به خاطر آثارش در زمینهٔ اقتصاد رفاه، توسعهٔ انسانی و پرورش رویکرد قابلیت‌ها در سال ۱۹۹۳ نوبل اقتصاد را دریافت کرده است، در تغییر برنامه‌های توسعهٔ سازمان ملل متحد بسیار تأثیرگذار بوده است. مهم‌ترین کتاب سن توسعه به مثابهٔ آزادی نام دارد که تاکنون، چهار ترجمه از آن به زبان فارسی منتشر شده است:

توسعه به مثابهٔ آزادی، آمارتیا سن، ترجمه وحید محمودی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۱

توسعه به مثابهٔ آزادی، آمارتیا سن، ترجمه حسین راغفر، نشر کویر، تهران، ۱۳۸۱

توسعه و آزادی، آمارتیا سن، ترجمه حسن فشارکی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه، تهران، ۱۳۸۲

توسعه یعنی آزادی، آمارتیا سن، ترجمه محمدسعید نوری نائینی، نشرنی، ۱۳۸۵

از دیگر کتاب‌های سن که به فارسی منتشر شده‌اند عبارتند از:

هویت و خشونت: تقدیر توهم، آمارتیا سن، ترجمه فریدون مجلسی، نشر آشیان، تهران، ۱۳۸۸

اخلاق و اقتصاد، آمارتیا سن، ترجمه حسن فشارکی، نشر پردیس دانش، تهران، ۱۳۹۲

مقاله پنجم که نقدی بر دیدگاه‌های آمارتیا سن درباره عدالت است، «قابلیت‌ها به عنوان استحقاق‌های بنیادی: سن و عدالت اجتماعی» نام دارد. مارتا نوسبام نویسنده مقاله، استاد مشهور حقوق و اخلاق در دانشگاه شیکاگوست. نوسبام برپاره‌ای از نقصان‌های نظریه سن انگشت می‌گذارد. از جمله به فهرستی که او برای حقوق اولیه طراحی کرده است اشاره می‌کند و حک و اصلاحاتی در آن انجام می‌دهد. مهم‌ترین کتاب نوسبام شکنندگی خیر: شانس و اخلاق در تراژدی یونان و فلسفه است. نوسبام که متخصص فلسفه کلاسیک یونان است، در این کتاب معتقد است رسیدن به عدالت فقط با محاسبات عقلانی ممکن نیست. چرا که همیشه وجهی از ماجرا شانس و تصادف و مسائل پیش‌بینی‌ناپذیر است. تا امروز، یگانه کتابی که از نوسبام به فارسی ترجمه شده است، کتاب ارسطو است که عزت‌الله فولادوند آن را ترجمه کرده و نشر طرح نوبه انتشار رسانده است.

سوزان مولراوکین نویسنده ششمین مقاله است: «عقل و احساس در عدالت‌اندیشی». مولراوکین استاد دانشگاه استنفورد و از چهره‌های

سرشناسی است که به نقد فنیستی نظریه‌های گوناگون عدالت دست یازیده است. او در کتاب *عدالت، جنسیت و خانواده* دیدگاه‌های جان رالز، رابرت نوزیک، السدیر مکینتایرو و مایکل والزر درباره عدالت را نقد می‌کند. تمرکز این مقاله، بر نقد دیدگاه‌های کانتی رالزو مردسالاری نهفته در آن هاست. کتاب مهم دیگر مولر اوکین زن از دیدگاه فلسفه سیاسی غرب را نوشین شاهنده به فارسی ترجمه کرده و نشر قصیده‌سرا به انتشار رسانده است.

این سه مقاله نیز با تسامح ذیل دسته «کارامدی» در تقسیم‌بندی کانو قرار دارند. «لیبرالیسم و هنر تفکیک» نوشته مایکل والرز هفتمین مقاله این مجموعه است. والرز یکی از مشهورترین فیلسوفان سیاسی زنده آمریکاست. دیدگاه‌های او عموماً علیه انتزاعی بودن نظریه‌های سیاسی است و در مقابل، تلاش می‌کند تا با توجه به زمینه‌ها و شرایط بخصوص هر موقعیت، مسائل فلسفه سیاسی را فهم کند. والرز در مقاله لیبرالیسم و هنر تفکیک، نشان می‌دهد چگونه حوزه‌بندی‌های جهان امروز ما، از دل پیش‌فرض‌ها و تقسیم‌بندی‌های لیبرالیستی زاده شده‌اند. او به همراه السدیر مکینتایرو و مایکل سندل، مهم‌ترین جبهه نقادی از جان رالز را تشکیل داده‌اند که معمولاً به آن نقد اجتماع‌گرایانه می‌گویند. مهم‌ترین کتاب والرز جنگ‌های عادلانه و ناعادلانه نام دارد و تا امروز سه کتاب از او به زبان فارسی ترجمه است:

تفسیر و نقد اجتماعی، مایکل والرز، ترجمه مرتضی بحرانی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، تهران، ۱۳۸۸

حوزه‌های عدالت: در دفاع از کثرت‌گرایی و برابری، مایکل والرز، ترجمه صالح نجفی، نشر ثالث، تهران، ۱۳۸۹

فریه و نحیف: خاستگاه‌های اخلاقی، مایکل والرز، ترجمه سید صادق حقیقت و مرتضی بحرانی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، تهران، ۱۳۸۹.

هشتمین بخش این مجموعه، ترجمهٔ فصلی از کتاب *حیواناتِ ناطق* به هم‌وابسته نوشتهٔ السدیر مکینتایر است. مکینتایر در این مقاله تعریف جدیدی از زندگی انسانی و روابط فرد در دوران حیات خود با دیگران ارائه می‌کند. اهمیت مکینتایر عمدتاً به خاطر بازسازی نظریهٔ فضیلت ارسطویی در فلسفهٔ اخلاق است. مشهورترین کتاب او در پی فضیلت نام دارد که تا امروز بیش از ۱۷۰ بار به زبان انگلیسی تجدید چاپ شده است و سومین ویراست آن، به دست حمید شهریاری و محمدعلی شمالی به فارسی ترجمه شده است. حمید شهریاری، یکی دیگر از کتاب‌های اصلی مکینتایر به نام سه تقریر رقیب در پژوهش اخلاقی: *دایره‌المعارف، تبارشناسی و سنت* را نیز به فارسی ترجمه کرده است که از طرف معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات حوزه علمیهٔ قم چاپ شده است. اما سال‌ها قبل از این ترجمه‌ها، اولین کتابی که از مکینتایر در فارسی منتشر شد را دکتر حمید عنایت در ۱۳۵۲ ترجمه کرده بود: *مارکوزه* که در آن مکینتایر نقد جانانه‌ای به این متفکر فرانکفورتی وارد کرده است. دیگر کتاب‌هایی که از یا دربارهٔ مکینتایر به زبان فارسی منتشر شده است عبارتند از:

فلسفهٔ اخلاق در تفکر غرب از دیدگاه السدیر مکینتایر، حمید شهریاری، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۹

تاریخچهٔ فلسفهٔ اخلاق، السدیر مکینتایر، ترجمهٔ ان‌شاءالله رحمتی، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۷۹

جامعه‌گرایان و نقد لیبرالیسم، جمعی از مترجمان، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۷

فلسفهٔ مکینتایر، جک راسل وینستین، ترجمهٔ کاوه بهبهانی، نشر نی، تهران، ۱۳۹۰

«عدالت، حقیقت، صلح» مقالهٔ نهم مجموعه، نوشتهٔ یون استراست. الستر، نظریه‌پرداز اجتماعی و سیاسیِ نروژی است که عمدهٔ آثار خود را به

تحقیق در نظریه انتخاب عقلانی اختصاص داده است. در این مقاله نیز می‌توانید دقت نظرها و باریک‌بینی‌های ویژه این مکتب نظری را شاهد باشید. الاستر در خلال کتاب‌های پرشمار خود تلاش کرد تا با استفاده از نظریه انتخاب عقلانی، نظریه بازی‌ها و راهبردهای فلسفه تحلیلی مارکسیسم را بازخوانی کند. کتاب‌های مهم او معنابخشی به مارکس و روان‌شناسی سیاسی است. تاکنون از الاستر کتاب یا مقاله‌ای به فارسی ترجمه نشده است.

سه مقاله بالا، در دسته‌بندی‌های کانو، نماینده «زمینه» اند.

جرالد کوهن، نویسنده دهمین مقاله یعنی «سرمایه‌داری، آزادی و پرولتاریا» است. کوهن نیز در راهبردهای نظری خود، نزدیکی‌هایی با الاستر دارد. او نیز تلاش می‌کند تا با استفاده از دستاوردهای فلسفه تحلیلی از مارکسیسم و سوسیالیسم دفاع کند. به همین دلیل نیز عمدتاً او را «مارکسیست تحلیلی» می‌نامند. مهم‌ترین کتاب او دفاع از نظریه مارکس در باب تاریخ نام دارد. کوهن در کتاب مالکیت خصوصی، آزادی و برابری به نقد نظریه‌های رالزو نوزیک درباره برابری و عدالت می‌نشیند. شاپور اعتماد کتاب کوتاهی از جرالد کوهن را ترجمه و هرمس منتشر کرده است: چرا سوسیالیسم نه؟ مقاله «سرمایه‌داری، آزادی و پرولتاریا» از کتاب او به نام درباره جریان برابری‌گرایانه عدالت انتخاب شده است.

آخرین مقاله این مجموعه، با عنوان «ریشه‌های ایدئولوژیک و سیاسی نابرابری در آمریکا» نوشته جان رومراست. رومراستادان و نظریه پرداز سیاسی آمریکایی است که در دانشگاه ییل تدریس می‌کند. کتابی که او را به شهرت رساند نظریه عمومی استثمار و طبقه است که تلاشی تمام‌عیار برای ترکیب مارکسیسم و نظریه بازی‌ها بود. علاوه بر مارکسیسم، عدالت توزیعی، رقابت سیاسی، رابطه برابری و تغییرات آب‌وهوایی و نظریه مشارکت دیگر علاقه‌مندی‌های جان رومرا را تشکیل می‌دهد. رومر در این مقاله تلاش می‌کند تا یکی از ادعاهای اصلی مخالفان سیاست‌های برابری‌طلبانه را به چالش بکشد. ادعایی که می‌گوید تلاش‌های دولتی برای کاهش نابرابری بی‌پوده و عبث است.

دو مقالهٔ آخر رویکرد «مارکسیست‌های تحلیلی» به عدالت را نشان می‌دهند که تا به حال کمتر به آن توجه شده است.

مقالات را مترجمان مختلفی ترجمه کرده‌اند و پیش از این، به تدریج در پایگاه اینترنتی ترجمان منتشر شده‌اند. برای چاپ آن‌ها در قالب یک کتاب، همهٔ مقالات دوباره ویراستاری شده‌اند و تفاوتِ ضبطِ معادل‌ها، علائم نگارشی و خطاهای احتمالی در ترجمه تصحیح شده‌اند.

محمد ملاحباسی

بهار ۱۳۹۴

پی‌نوشت



۱. برگرفته از اخبار و گزارشات اینترنتی به آدرس های زیر:

<http://www.tasnimnews.com/Home/Single/272021>

<http://sowmesaranews.ir/page/2?s=%D8%A8%D8%B1%D9%81>

<http://isna.ir/fa/news/92111510925>

2. Justice: What's The Right Thing To Do? By Michael Sandel, 9.

3. International Encyclopedia of the Social and Behavioral Sciences, 8131

۴. مارکس جمله‌ای دارد به این مضمون که «بگو چه می‌کنی، تا بگویم چگونه می‌اندیشی.»

5. Konow, James. "Which is the fairest one of all? A positive analysis of justice theories." *Journal of economic literature* 41.4 (2003): 1188-1239. P, 1207

ارثِ آبا و اجدادی عدالت اجتماعی^۱

فردریش فون هایک

ترجمهٔ علی سلیمیان ریزی

۱. این مقاله ترجمه ای است از:

von Hayek, Friedrich A. "The atavism of social justice." in *New studies in philosophy, politics, economics and the history of ideas*, Taylor Francis, 1978, pp 57-68.

پی بردن به معنای آنچه «عدالت اجتماعی» می خوانند، بیش از ده سال از مشغله های اصلی ذهن من بوده است. در این تلاش، شکست خورده ام و کمابیش به این نتیجه رسیده ام که با در نظر گرفتن جامعه ای با انسان های آزاد، این عبارت هیچ معنا و مفهومی ندارد. با این حال، کندوکاو برای یافتن دلیل این مسئله همچنان بسیار جالب است: چرا این مفهوم، در مدتی نزدیک به یک قرن، اینهمه در مناقشات سیاسی پررنگ بوده و همه جا با موفقیت از آن استفاده کرده اند تا دعای گروه های مشخصی را پیش ببرند؛ همان گروه هایی که سهم بیشتری از خیرهای زندگی می خواسته اند. در اینجا به این سؤال خواهم پرداخت؛ البته بیشتر به دلیل کنجکاوی خودم.

در ابتدا باید به اختصار شرح دهم که چرا «عدالت اجتماعی» را بیش از کلیشه ای میان ثمی نمی انگارم؛ کلیشه ای که عرفاً تأکید می کند ادعایی خاص، بدون نیاز به هیچ دلیل و مدرکی، موجه است. همچنین خواهم کوشید در جلد دوم کتاب قانون، قانون گذاری و آزادی^۲ که قرار است به زودی چاپ شود، ابعاد این مسئله را به تفصیل شرح دهم. در واقع، این کتاب با عنوان فرعی سراب عدالت اجتماعی^۳، بیش از هر چیز قصد دارد اهل فکر را متقاعد کند مفهوم «عدالت اجتماعی» که شیفته به کارگیری آن اند، درحقیقت، مایه رسوایی فکری است. البته، تاکنون بعضی، این موضوع را پذیرفته اند؛ اما با استنتاجی ناصواب: ایشان به این نتیجه رسیده اند که تمام کاربردهای واژه عدالت، بی معناست، آن هم به این دلیل که تاکنون، تنها گونه ای از عدالت که درباره اش فکر کرده اند، عدالت «اجتماعی» بوده است. بنابراین، به ناگزیر در همان کتاب، نشان داده ام قوانین معطوف به رفتار عادلانه با افراد، برای حفظ صلح در جامعه ای از انسان های آزاد،

1. Goods

2. Law, Legislation and Liberty

3. The Mirage of Social Justice

ضروری است؛ درست به همان اندازه که تلاش‌ها در راه تحقق عدالت «اجتماعی» با آن ناسازگار بوده است.

امروزه عبارت «عدالت اجتماعی» عموماً مترادف با مفهومی است که پیش‌تر به آن «عدالت توزیعی» می‌گفتند. مفهوم اخیر، شاید تصویر شایسته‌تری از معنای عدالت اجتماعی به دست دهد و درعین حال، نشان دهد که چرا احتمالاً هیچ فایده‌ای در عواید اقتصادی‌های مبتنی بر بازار ندارد: جایی که توزیع‌کننده‌ای در کار نباشد، عدالت توزیعی هم نمی‌تواند وجود داشته باشد. عدالت فقط در قالب قانون یا قاعده‌ای برای رفتار انسانی، معنا و تحقق می‌یابد. اما در اقتصاد مبتنی بر بازار، در رفتار افرادی که کالاها و خدماتی را برای یکدیگر فراهم می‌کنند، هیچ قاعده و قانونی نمی‌توان یافت که بتوان براساس آن به طور معنی‌دار، توزیع را عادلانه یا غیرعادلانه خواند. ممکن است افراد تا حد امکان عادلانه رفتار کنند؛ اما از آنجا که پیامد رفتار تک‌تک افراد، نه برنامه‌ریزی شده است و نه پیش‌بینی‌پذیر، وضع حاصل از آن نیز نمی‌تواند عنوان وضعیت عادلانه یا غیرعادلانه به خود بگیرد.

پوچی تمام عیار عبارت «عدالت اجتماعی» خودش را در این واقعیت نشان می‌دهد: عدالت اجتماعی در جای‌های مشخص، چیزهایی را ایجاد می‌کند که هیچ توافقی درباره آن‌ها وجود ندارد. تاکنون هیچ آزمونی کشف نشده است که بر مبنای آن بتوان درباره درست‌کاری افراد در صورت متفاوت بودنشان از هم تصمیم‌گیری کرد. دیگر آنکه هیچ برنامه از پیش طراحی شده‌ای برای توزیع، در جامعه‌ای که افرادش آزادند، واقعاً اثربخش نیست: آزاد بودن افراد بدین معناست که افراد مجازند از دانش خود برای اهداف شخصی‌شان بهره‌گیری کنند. درحقیقت، در این جامعه، دو چیز ذاتاً باهم منافات دارند: مسئولیت اخلاقی فرد در قبال اعمالش و تحقق این الگوی مطلوب و تمام‌عیار توزیع در جامعه.

بررسی اندکی نشان می‌دهد طیف وسیعی از مردم، از الگوی فعلی توزیع ناراضی‌اند؛ اما در واقع هیچ‌یک از آن‌ها، از آنچه «عادلانه» تلقی می‌کنند،

تصور روشنی ندارند. هرچه هست، قضاوت‌های شهودی ماست دربارهٔ افراد ناعادل. هنوز هیچ‌کس حتی یک قاعدهٔ عمومی پیدا نکرده است که با آن بتواند هرچه را «به‌طور اجتماعی عادلانه» است، از همهٔ نمونه‌های مرتبط استنتاج کند؛ به‌جزیک استثنا: قانون «پرداخت برابر به ازای کار برابر». عدالت اجتماعی بر مبنای مفاهیمی مانند لیاقت^۱ یا نیاز^۲ و نظایر آن مطالبه می‌شود. رقابت آزاد نیز با ممانعت از این مفاهیم می‌کوشد قاعدهٔ دستمزد برابر^۳ را اجرا کند.

دو

چرا بیشتر مردم، حتی پس‌از اینکه متوجه می‌شوند معنای «عدالت اجتماعی» را نمی‌دانند، باز هم به اعتقاد راسخ خود به این مفهوم ادامه می‌دهند؟ آن‌ها گمان می‌کنند اگر تقریباً همهٔ افراد به عدالت اجتماعی اعتقاد دارند، پس باید محلی از اعراب داشته باشد. ریشهٔ پذیرش تقریباً جهانی این اعتقاد که مردم اهمیتش را هم درک نمی‌کنند، این است: ما همگی غرائز عمیق و بسیار دیرینه‌ای را از نسخه‌ای متفاوت و ابتدایی‌تر از جامعه به ارث برده‌ایم. در مقایسه با جامعهٔ کنونی، انسان‌ها مدت بسیار طولانی‌تری در آن جامعه زیسته‌اند. البته این غرائز برای تمدن امروزی ما مناسب نیست. در حقیقت، انسان از جامعه‌ای بدوی^۴ پدیدار شده است. در زمانی و در اوضاعی خاص، تعداد فزاینده‌ای از افراد جایگزین انسان‌های پیشین شدند؛ البته با نادیده‌گرفتن همان قوانینی که اجتماعات کهن ترانسسانی را دور هم نگاه داشته بود.

نباید فراموش کنیم پیش‌از آنکه انسان، طی ده هزارهٔ گذشته، کشاورزی کند و شهرها و در نهایت «جامعهٔ کبیر»^۵ را گسترش دهد، در دوره‌ای دست‌کم

1. Merit
2. need
3. Equal pay rule
4. primitive society

۵. The great society اصطلاحی است که لودویگ فون میزس، اقتصاددانان مکتب اتریش هم‌فکرهایک از آن استفاده کرده است. میزس معتقد بود که انسان‌ها حدود ده‌هزار سال پیش، برای اولین بار از وضعیت «جنگ همه علیه همه» خارج شدند دریافتند که می‌توانند با اندکی همکاری، تقسیم کار، به‌شکل گروه‌های بزرگ بشری در کنار هم زندگی کنند. [مترجم]

صد برابر این دوره، در گروه‌های کوچک شکار پنجاه نفری یا کمی بزرگ‌تر، به‌سر می‌برده که با نظم دقیق سلطه در قلمروی مشترک محافظت می‌شده است. این گونه بدوی و کهن جامعه را، عمدتاً، احساساتی معنوی تعیین می‌کردند که هنوز هم بر ما حاکم‌اند و ما امروزیان نیز وجود آن‌ها را در دیگران می‌پسندیم.

در این جوامع، نظامی برای گروه‌سازی وجود داشت. براساس آن نظام، دست‌کم برای همه مردان، تعقیب گروهی شکاری مشترک به‌رهبری مردی خاص، در جایگاه رهبر یا منتخب او، مهم بود. به‌همان اندازه که این سازوکار، برای تضمین گروه‌ماندن گروه حیاتی بود، دادن سهم‌های شکار صیدشده به اعضای مختلف، براساس اهمیتشان، نیز برای حفظ حیات گروه مهم بود.

همچنین تقریباً یقین داریم که بسیاری از احساسات معنوی ما که از آن زمان تاکنون بر مبنای اکتساب در ما شکل گرفته‌اند، صرفاً به‌واسطهٔ تعلیم یا تقلید یا از طریق فرهنگ فقط انتقال نیافته‌اند، بلکه در وجود ما نهادینه نیز شده‌اند و جنبهٔ ژنتیکی به‌خود گرفته‌اند.

اما همهٔ آنچه در این فهرست برای ما طبیعی است، لزوماً و در وضعیت‌ها و موقعیت‌های دیگر، شیوهٔ مطلوبی برای توزیع در میان دیگرهم‌نوعان ما نیست. در اشکال ابتدایی، گروه کوچک به‌راستی آن چیزی را در اختیار داشت که هنوز هم برای بسیاری افراد جذاب است: ۱. هدفی یک‌پارچه یا سلسلهٔ مشترکی از اهداف؛ ۲. توزیع سنجیدهٔ ابزار براساس برداشت مشترک افراد از قابلیت‌های هر فرد. با این حال، این پایه‌ریزی‌های منسجم، محدودیت‌هایی را هم در برابر توسعهٔ احتمالی، بر این نوع جامعه‌ها تحمیل می‌کرد. رویدادها و اوضاعی که گروه می‌توانست خود را با آن‌ها وفق دهد و اوضاعی که می‌توانست از آن‌ها سود ببرد، تنها اخباری بود که اعضا، به‌طور بی‌واسطه از آن‌ها آگاه بودند. بدتر آنکه فرد کمتر ممکن بود بتواند کاری انجام دهد که دیگران آن را تأیید نکنند. تصور وجود فردی آزاد در جامعهٔ بدوی، وهم و خیالی باطل است.

هیچ نوع آزادی طبیعی برای حیوان اجتماعی^۱ وجود نداشت؛ چراکه آزادی ساخته تمدن است. در گروه، فرد حوزه عملکرد مستقل به رسمیت شناخته شده‌ای نداشت. حتی رئیس می‌توانست از گروه انتظار پیروی و حمایت و درک فرمان‌هایش را داشته باشد، البته فقط در قبال فعالیت‌های متعارف. تا وقتی که هرکس باید در خدمت نظم عمومی باشد و این نظم همه نیازها را رتبه‌بندی می‌کند، همان چیزی که سوسیالیست‌های امروزی رؤیای آن را دارند، فرد هیچ امکانی برای آزمون و خطای آزادانه نخواهد داشت.

سه

پیشرفت بزرگی که توسعه تمدن و درنهایت، توسعه جامعه باز^۲ را ممکن کرد، عبارت بود از: برافتادن تدریجی قواعد انتزاعی رفتار، برای رسیدن به اهداف اجباری تعیین شده و همراه با آن، به راه افتادن نوعی بازی برای ایفای کار هماهنگ براساس شاخص‌های مشترک. نتیجه آن هم برآمدن نوعی نظم خودانگیخته^۳ بود. بازده عمده این بازی، میسر ساختن روندی بود که به واسطه آن، همه اطلاعات مرتبطی که به طور گسترده منتشر شده بود، در قالب سیگنال‌هایی که ما قیمت‌های بازاری می‌خوانیمشان، در اختیار تعداد روزافزونی از انسان‌ها قرار می‌گرفت. در عین حال، بدان معنا هم بود که منتشر کردن نتایج درباره اشخاص و گروه‌های مختلف، غرایز دیرینه را دیگر ارضا نمی‌کرد.

بارها اشاره کرده‌اند نظریه‌ای که عملکرد بازار را توضیح می‌دهد، واژه‌ای است که در زبان یونانی کلاسیک، «کاتالاکتیک» خوانده می‌شد و معادل «معامله کالا به کالا» یا دادوستد^۴ است. از زمانی که پی بردم این عبارت در زبان یونانی باستان، علاوه بر دادوستد به معنای «اجازه برای وارد شدن به جامعه کوچک» و «تبدیل شدن از دشمن به دوست» نیز بوده است،

1. social animal
2. The Open Society
3. Spontaneous Order
4. katalattein

تا حدی به آن علاقه‌مند شده‌ام. بنابراین، پیشنهاد داده‌ام که ما بازی بازار را «بازی کاتالاکسی»^۱ بنامیم؛ زیرا با این بازی، می‌توانیم بیگانگان را ترغیب کنیم که در این بازی شرکت کنند و در ضمن می‌توانیم آن‌ها را به خدمت بگیریم. فرایند بازار، در واقع، انطباق کاملی دارد با تعریف واژه «بازی» که در فرهنگ لغات انگلیسی آکسفورد می‌یابیم. معنای این اصطلاح چنین است: «مسابقه‌ای که مطابق با قوانین اجرا می‌شود و به واسطهٔ مهارت یا توان یا بخت مساعد، تکلیف [برنده] در آن روشن می‌شود.» به همین صورت، فرایند بازار نیز، هم نوعی مهارت و هم نوعی بازی قمار به حساب می‌آید. البته بیش از همه، نوعی بازی است که هدف از آن، بیرون‌کشیدن باارزش‌ترین سهم موجود در پول بانک مشترکی است که هر یک از بازیکنان، سهم نامعلومی از آن را برنده خواهند شد.

احتمالاً بازی را مردانی آغاز می‌کردند که پناهگاهشان را و تعهداتشان را در قبال قبیله‌شان رها کرده بودند؛ با هدف رفع نیازمندی‌های افراد دیگری که آن افراد را شخصاً نمی‌شناختند. در دورانی که نُجارِ اوایل عصرنوسنگی، قایق‌های حامل تیرهای ساخته شده از سنگ چخماق را از بریتانیا و از طریق کانال مانش به پیش می‌راندند تا آن‌ها را با عنبر و احتمالاً بعدها با خم‌های شراب مبادله کنند، هدفشان دیگر برطرف کردن احتیاجات انسان‌هایی که می‌شناختند نبود، بلکه هدفشان کسب بیشترین میزان سود بود. آن‌ها فقط به کسانی علاقه‌مند بودند که بهترین قیمت ممکن را برای محصولاتشان پیشنهاد می‌دادند؛ بدین سبب با اشخاصی مواجه می‌شدند که کاملاً برایشان ناشناخته بودند و سطح زندگی خود را از طریق معامله با آن‌ها ارتقا می‌دادند. البته آنان بیش از حدی که سطح زندگی همسایگان‌شان را ارتقا می‌بخشیدند، زندگی خود را ارتقا می‌دادند، آن هم با مبادلهٔ تبر با کسانی که بدون شک می‌توانستند به خوبی از این کالاها استفاده کنند.

1. Game of Catallaxy

چهار

با گذشت زمان، سیگنال‌های انتزاعی قیمت^۱، جای نیازهای افراد سرشناس را گرفت، همچون هدفی که تلاش افراد بشر به سوی آن سوق داده می‌شد. رفته رفته امکانات جدیدی نیز برای بهره‌برداری از منابع مهیا شد؛ هرچند این بهره‌برداری نیز مستلزم این بود که به منظور تشویق بهره‌برداری از این منابع، رویکردهای اخلاقی کاملاً متفاوتی در پیش گرفته شود. این تغییر، به طور گسترده‌ای در مراکز تجاری شهری جدید و مراکز صنایع دستی که در بنادر یا تقاطع‌های جاده‌ای مسیرهای تجاری توسعه یافته بودند، خودنمایی کرد. در این اماکن، افرادی که از نظم قوانین اخلاقی قبیله‌ای فرار کرده بودند، اجتماعاتی تجاری تأسیس کردند و قوانین جدید بازی کاتالاکسی را ایجاد کردند.

ضرورت کوتاه‌گویی، مرا تا حدی وامی‌دارد که عباراتی آشنا را در جایی به کار برم که واقعاً مناسب نیست. بشر بخش عمده‌ای از تاریخ خود را در دوره شکار سپری کرده است. وقتی از اصول اخلاقی گروه شکارچی گذر می‌کنم و به اخلاقیاتی می‌رسم که نظم بازاری جامعه آزاد را امکان پذیر ساخت، در حال جهش از مرحله‌ای میانی هستم. طول این دوره بسیار کوتاه‌تر از عمر بشر در گروهی کوچک بوده است؛ اما دوران بسیار طولانی‌تری را به خود دیده است؛ حتی طولانی‌تر از آنچه جامعه شهری و تجاری تا به حال از سرگذرانده است. به علاوه، این دوره، پراهمیت نیز نبوده است؛ چراکه از این مرحله، تاریخ وضع قوانین اخلاقی‌ای رقم می‌خورد که در آموزه‌های ادیان یکتاپرستی تجسم یافتند. این، همان دوره حیات بشر در جامعه «قومی قبیله‌ای»^۲ است. این مرحله، به شیوه‌های گوناگون، نمایانگر نوعی مرحله گذار است: گذار از نظم عینی جامعه چهره‌به‌چهره ابتدایی که در آن، تمامی اعضا یکدیگر را می‌شناختند و در خدمت اهداف معین مشترکی بودند، به سوی جامعه باز و صریحی که در آن، نظم از افرادی نشئت می‌گیرد که قواعد اخلاقی یکسان بازی را رعایت می‌کنند

1. abstract signal-price

2. Tribal society

و درعین‌حال، از دانش خود نیز در زمینه تعقیب اهداف شخصی‌شان بهره می‌گیرند.

هیجان‌ات ما هنوز هم زیر سیطرهٔ غرائز متناسب با موفقیت در گروه‌های شکارچی کوچک قرار دارد؛ اما سنت کلامی ما، تحت سلطهٔ وظایف ما در قبال «همسایه»^۱ یا فرد هم‌قبیله قرار دارد و هنوز هم افراد بیگانه را، واقعاً خارج از مرز و محدودهٔ تعهد اخلاقی می‌بیند.

در جامعه‌ای که به سبب وجود دانش‌های تخصصی، مقاصد فردی نیز متفاوت بود و تلاش‌ها به سمت وسوی مبادلهٔ محصولات با شرکای تجاری ناشناخته هدایت می‌شد، قواعد عمومی رفتار،^۲ رفته‌رفته جای اهداف تعیین‌شدهٔ مشترک را گرفت؛ قواعدی که شالوده‌های اصلی نظم اجتماعی و صلح بودند. تعامل بین افراد به نوعی بازی تبدیل شد؛ چراکه از هر فرد انتظار می‌رفت، قواعد عمومی را رعایت کند و دغدغهٔ نتیجه‌ای خاص، به جز به دست آوردن حمایت برای خود و خانواده‌اش را نداشته باشد. آن قواعد رفتاری که به تدریج گسترش یافت، در اصل، همان قانون مالکیت و قرارداد بود؛ چراکه همین قوانین بازی مزبور را به تأثیرگذارترین بازی تبدیل کردند. این قواعد به نوبهٔ خود، تقسیم کار رو به گسترش و تعدیل متقابل را در تلاش‌های مستقل فردی ممکن ساخت؛ همان چیزی که هر تقسیم‌کار کارآمد نیازمند آن است.

پنج

اهمیت بسیار این تقسیم کار، غالباً درک نمی‌شود؛ چراکه بیشتر افراد، به دلیل شرحی که آدام اسمیت از این مفهوم ارائه کرده است، آن را همچون «نوعی آرایش یا نظام درونی طراحی شده» تصور می‌کنند که «در آن، افراد مختلف، در مراحل متوالی در فرایندی برنامه‌ریزی شده، برای تولید محصولات معین با یکدیگر همکاری می‌کنند». در واقع، ایجاد هماهنگی در تلاش‌های واحدهای تجاری

۱. اکرام و رسیدگی و مهربانی به همسایه از آموزه‌های اساسی دین مسیحیت است. [مترجم]

2. common rules on conduct

مختلفی که در توسعه بازار نقش دارند، در زمینه تأمین مواد خام و ابزار و محصولات نیمه تمام، مستلزم به نتیجه رسیدن مطلوب فرایند تولید محصول نهایی است. این هماهنگی از همکاری سازمان یافته کارکنان متخصص در حوزه‌های مختلف، احتمالاً بسیار مهم تر است.

این، تقریباً همان تقسیم کار بین کارگاهی^۱ یا تخصصی سازی^۲ است که موفقیت در بازار رقابتی، به آن بستگی دارد و چنین بازاری نیز آن را محقق می‌سازد. نرخ‌هایی که تولیدکننده از فضای بازار به دست می‌آورد، فوراً به او می‌گوید که چه چیزی را تولید کند و از کدام ابزار در تولید آن محصول استفاده کند. از روی این قبیل سیگنال‌های بازاری، تولیدکننده می‌داند که براساس چه قیمت‌هایی باید فروش را انتظار داشته باشد تا مبالغ سرمایه‌گذاری‌اش را جبران کند. همچنین، درمی‌یابد برای نیل به هدفش، منابع بیش از حد لازم را به کار نبرد. تلاش خودخواهانه تولیدکننده، برای بازده بیشتر، وی را وادار به کار می‌کند و درعین حال، کارکردن را برایش ممکن می‌سازد؛ دقیقاً همان چیزی که براساس آن، وی از نظر اخلاقی وظیفه دارد تا فرصت‌های هر یک از اعضای خانواده‌اش را تا حد ممکن به طور تصادفی و تا سرحد امکان افزایش دهد. البته او فقط در صورتی [قادر به این کارها خواهد بود] که قیمت‌هایی را که به دست آورده است، صرفاً براساس عوامل مؤثر در بازار تعیین کرده باشد، نه از طریق نیروهای اجبارکننده حکومتی. فقط قیمت‌های تعیین شده در بازار آزاد، برابر بودن تقاضا را با عرضه به ارمغان خواهد آورد. البته قیمت‌های بازار آزاد این تضمین را نیز می‌دهد که همه دانش پراکنده جامعه، مهم است و از آن‌ها استفاده می‌شود.

بازی بازار به رشد و سعادت‌مندی جوامعی منتهی شد که آن بازی را انجام می‌دادند؛ چرا که فرصت‌های بازی‌کردن را برای همگان گسترش می‌داد. این کار شدنی بود؛ چرا که اجرت پرداخت شده بابت خدمات افراد،

1. inter-firm
2. specialization

به برخی واقعیت‌های عینی بستگی داشت که هیچ‌کس آن‌ها را نمی‌شناخت، نه به عقاید افراد راجع به آنچه باید داشته باشند. باین حال، این مفهوم را نیز در برداشت: مهارت و صنعت، فرصت‌های هر فرد را بهبود می‌بخشید؛ اما کسی نمی‌توانست برای آن فرد، درآمدی مشخص را تضمین کند. به علاوه، این فرایند غیرشخصی که در آن، از تمامی دانش انتشار یافته بهره گرفته می‌شد، سیگنال قیمت‌ها را تعیین می‌کرد تا به افراد بگوید که چه کاری انجام دهند؛ هر چند این فرایند، به نیازها یا لیاقت‌ها بی‌توجه بود. با وجود این، عملکرد نظم‌بخشی و افزایش بهره‌وری قیمت‌ها و مخصوصاً، قیمت خدمات، به اطلاعاتی وابسته است که به دست افراد می‌رسد؛ مثلاً راجع به اینکه در کجا، پرفایده‌ترین زمینه را در طیف فعالیت‌ها خواهند یافت: آن محلی که احتمالاً در آن، بیشترین میزان مشارکت را در کل تولید خواهند داشت. لذا، چنانچه ما این قانون دستمزد را عادلانه بدانیم که مطابق با آن، حتی المقدور فرصت‌های هر عضو تصادفی جامعه افزایش می‌یابد، ما باید اجرت‌هایی که بازار آزاد تعیین کرده است را بعنوان دستمزدهای عادلانه در نظر بگیریم.

شش

البته این دستمزدها کاملاً متفاوت با اجرت‌هایی است که در سازوکار جامعه متفوقی پرداخت می‌شد؛ جامعه‌ای که زندگی هم‌نوعان ما برای مدت‌های مدید در بستر آن ادامه یافته بود و هنوز هم حاکم بر احساساتی است که سمت و سوی رفتار ما را تعیین می‌کنند. این نکته از وقتی اهمیت یافت که به سبب مواجهه با وضعیتی نامشخص، قیمت‌ها دیگر پذیرفتنی نبود؛ زیرا دولت‌ها فکر کردند که به دلیل چنین وضعیتی می‌توانند قیمت‌ها را طوری تعیین کنند که تأثیرات سودآوری داشته باشد؛ لذا دولت‌ها شروع کردند به تحریف سیگنال‌های قیمت بازار تا بهره‌ای را نصیب گروه‌هایی کنند که مدعی بودند لیاقت آن بهره را دارند. اما از آنجایی که دولت‌ها هیچ ابزاری برای قضاوت درباره‌ی مناسب بودن قیمت‌ها نداشتند (دولت‌ها هم مانند هر فرد دیگری، بخش ناچیزی از کل

اطلاعاتِ سیگنال‌های قیمت را در اختیار داشتند)، ناگزیر اوضاع رو به وخامت نهاد. در نهایت، نه تنها استفاده کارآمد از منابع مختل شد، بلکه بدتر از آن، ماجرا طوری پیش رفت که دولت گمان کرد توانایی خرید و فروش دارد و مطابق انتظار، این گمان به موازنه عرضه و تقاضا آسیب‌هایی سهمگین وارد کرد.

شاید درک این موضوع مشکل باشد، اما برای ماورم که بی‌تردید وقتی مزدی که دریافت می‌کنیم مستقیماً به شرایطی بستگی دارد که از آن‌ها آگاهی نداریم، به این سمت سوق پیدا می‌کنیم که از اطلاعات بهتر استفاده کنیم. پس نتیجه این می‌شود که مطابق با زبان سایبرنتیکِ مدرن، سازوکار بازخورد، حفظ نظم خودانگیخته را ممکن می‌کند. این همان مفهومی است که آدام اسمیت آن را سازوکار «دست نامرئی»^۱ نام نهاد و توصیفش کرد؛ مفهومی که بدون آن که فهمیده شود، برای ۲۰۰ سال تمسخر شده است؛ زیرا بازی کاتالاکسی به دلایل شکل‌گیری مفاهیم انسانی توجه نمی‌کند و در عوض، طبق قواعد صوری همانندی و با توجه به موفقیت‌هایی که در بازی حاصل شده است، پاداش می‌دهد. در این حالت، شیوه تخصیص منابع طوری تعیین می‌شود که از هر برنامه‌ریزی و طراحی دیگری کارآمدتر است. به نظر نتایج تمام بازی‌ها را باید منصفانه تعلق کرد، چرا که بازی بیش از هر سازوکار دیگری به همه می‌آموزد که چگونه باید به فراتر از آنچه می‌دانند، چشم بدوزند؛ البته، تا وقتی که همه از قوانین یکسان تبعیت کنند و هیچ‌کس تقلب نکند. اگر مبنای این باشد که بُرد افراد پذیرفته شود، آنگاه این تقلب محسوب می‌شود که افراد و گروه‌هایی قوای حکومت را تحریک کنند تا روند دستاوردهای مطلوب را به سوی خودشان هدایت کنند؛ در واقع، هرکاری که خارج از بازی بازار انجام دهیم تا حداقلی از خیرها را برای خودمان فراهم کنیم، از نظر آن‌هایی که در چارچوب بازی چنین امکانی نداشته‌اند، این کار تقلب خواهد بود. وضعیت افراد حاضر در بازی اصلاً برابر نیست، هرچند همه‌شان هم در طی بازی پیشرفت کرده باشند،

1. The invisible hand

اما این نابرابری اعتراضی نیست که به بازی وارد باشد؛ زیرا موفقیت در بازی، تا حدی به مهارت‌ها و وضعیت خاص هر فرد و تا حدی هم به بخت و اقبال وابسته است. پاسخ دقیقی که می‌توان به این اعتراض داد این است که یکی از مقاصد بازی، بهترین استفاده ممکن از مهارت‌ها و دانش و محیط افراد مختلف است؛ ویژگی‌هایی که ناگزیر بین افراد متفاوت است. بی‌شک، یکی از بزرگ‌ترین دارایی‌هایی که هر جامعه می‌تواند از آن استفاده کند تا سرمایه مشترکی را بیشتر کند که عایدات اشخاص از آن به دست می‌آید، موهبت‌های اخلاقی، معنوی و مادی هستند که والدین به فرزندانشان منتقل می‌کنند؛ در واقع، والدین غالباً این مواهب را به دست می‌آورند، خلق می‌کنند یا نگاه می‌دارند، فقط برای آنکه بتوانند آن‌ها را به فرزندانشان انتقال دهند.

هفت

بنابراین، ماحصل بازی کاتالاکسی لزوماً این خواهد بود که دارایی گروهی از افراد، بسیار بیشتر از آن چیزی است که همکارانشان فکر می‌کنند لایقش هستند و در مقابل، دارایی تعداد بیشتری از افراد نیز بسیار کمتر از آن است که همکارانشان فکر می‌کنند سزاوار آن هستند. جای شگفتی نیست که چرا بسیاری از مردم آرزو می‌کنند که این وضعیت از طریق بازتوزیع اقتدارگرایانه اصلاح شود. مشکل اینجاست که تولید انبوهی که افراد فکر می‌کنند برای توزیع در اختیار دارند، «تنها به این دلیل در اختیارشان است» که بازار در برگرداندن نتیجه تلاش‌های مختلف، به لیاقت یا نیازهای افراد چندان توجه نمی‌کند و بازار مستلزم حضور دارندگان اطلاعات ویژه، ابزارهای مادی و مهارت‌های فردی است تا هر لحظه بتوانند بیشترین سهم را در انجام این کار داشته باشند. افرادی که آرامش درآمدی تضمین شده و قراردادی را به اجبار ریسک کردن برای بهره‌برداری حداکثری از فرصت‌های همواره متغیر ترجیح می‌دهند، در مقایسه با مالکان درآمدهای زیاد که از بازتوزیع مستمر منابع رشد کرده‌اند، خود را در مقام و مرحله پایین‌تری احساس می‌کنند.

منافع زیاد و عینی افراد موفق، خواه این موفقیت محصول لیاقت آن‌ها باشد یا تصادف، عنصری ضروری برای هدایت منابع به جایگاهی است که از آنجا، از مخزنی که همگان سهم‌شان را از آن برمی‌دارند، بیشترین سهم را در اختیار بگیرند. اگر میزان درآمد فرد، منصفانه تلقی نشود و انتظارات آتی از آن درآمد نیز او را به مشارکت بیشتر برای کسب سهم بیشتر از مخزن ترغیب نکند، ما دیگر قرار نیست که به همان اندازه درآمد و سهم داشته باشیم. در نتیجه، درآمدهای فراتر از انتظار ممکن است گاهی عادلانه باشند. مهم‌تر آنکه امکان کسب این قبیل درآمدها می‌تواند شرط لازم برای افرادی با کارایی و هوش و اقبال کمتر باشد تا از درآمدی منظم برخوردار باشند.

هرچند، آن نابرابری که بسیاری از افراد از آن رنج می‌برند، یگانه شرط اساسی کسب درآمدهای نسبتاً بالایی که بسیاری از مردمان مغرب‌زمین اکنون از آن برخوردارند، نبوده است. برخی افراد آشکارا بر این باورند که کاهش سطح عمومی عواید یا حداقل کندشدن آهنگ رشد آن، بابت آنچه آنان توزیع عادلانه‌تری دانند، بهای چندان گزافی نیست. اما امروزه مانعی بزرگ‌تر از این بر سر راه این انتظارات وجود دارد: در نتیجه اجرای بازی کاتالاکسی که چندان توجهی به عدالت ندارد و در عین حال، عمده تمرکزش بر افزایش تولید است، جمعیت جهان بیشتر شده است در حالی که درآمد اکثر مردم چندان افزایش نیافته است. تنها در صورتی می‌توانیم این وضعیت را سامان دهیم و روند ناگزیر افزایش جمعیت را مدیریت کنیم که از این بازی که موجب شده بیش از همه در بهره‌وری تولید سرمایه‌گذاری شود، به بهترین نحو ممکن استفاده کنیم.

هشت

به‌طور کلی، دلیل اینکه مردم قادران بازی کاتالاکسی نیستند و نمی‌دانند که به لطف این بازی بوده است که توانسته‌اند تا اینجا رشد کنند و غالباً به تلخی از بی‌عدالتی این بازی رنجیده خاطر می‌شوند، آن است که آن‌ها کاتالاکسی را طراحی نکرده‌اند و لذا از درکش عاجزند. این بازی بر شیوه‌ای